

ساختار داستان (درخت آسوریک) بر مبنای دیدگاه "لوی استروس"

سید محمد ابراهیمی*

چکیده

با ظهور مکتب نوین اسطوره شناسی و تحقیق و تفحص علمی در منابع موجود اساطیری، نگرشی جدید نسبت به اساطیر در علوم به وجود آمده است و بی شک اسطوره، روشننگر معنای زندگی است و به همین جهت داستانی راست در مقابل قصه و حکایت که داستانهایی دروغین هستند و از آنجا که عرصه اسطوره به میدان تکاپوی انسانهای بدوی و اولیه برای تحلیلی از خود و جهان پیرامون است، لذا در جهان بینی اسطوره نیز آدمی مانند هر جهان بینی دیگر کوشیده است تا به پرسش های بنیادین خویش درباره جهان و انسان، پاسخی شایسته بدهد. در این راستا با نظریات معاصر بسیاری روبرویم که فراگیرترین این روش را "لوی استروس" ارائه داده است. در این جستار تحلیلی- پژوهش، نگارنده کوشیده است داستان "درخت آسوریک" را بر مبنای دیدگاه لوی استروس و اشارات وی بر اساس تقابل نظام دوتایی، مورد بررسی ساختارگرایانه قرار دهد و عناصر آن را بر طبق این دیدگاه واکاوی نماید.

واژه‌های کلیدی

نقد، ساختار، اسطوره، ادبیات، درخت آسوریک.

* مربی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت Ebrahimi_S.M@yahoo.com

مقدمه

اسطوره، آن گونه که در ذیل بسیاری از فرهنگ ها عنوان گردیده، روایت افسانه ای و دروغین محض نیست. اسطوره ها قالب هایی هستند که به بیان تفکرات، تلاش ها و شناخت آدمی از خویشتن، طبیعت و جهان پیرامون خود می پردازند. آنچه که در اساطیر حائز اهمیت است صحت تاریخی داستانها نیست، بلکه مفهومی است که برای معتقدان آنها در بر دارد.

با توجه به اهمیت اساطیر و نقش مهمی که در زندگی کنونی بشر ایفا می کند، بسیاری از دانشمندان به تجزیه و تحلیل آن به روش های گوناگون پرداخته اند. از آن جمله "کلود لوی استروس"، انسان شناس برجسته فرانسوی است که در آغاز دهه ۱۹۵۰ ساختارگرایی را بنیان نهاد. دیدگاه های ساختارگرایی صرفاً به نقد ادبی و زبان شناسی محدود نشده و بسیاری از حوزه های علم را در بر می گیرد. چنان که شیوه استروس در کاربرد ساختارهای اسطوره ای، امروزه بسیار مورد توجه نظریه پردازان و منتقدان قرار گرفته است.

لوی استروس معتقد است که: ذهن انسان نظامی دوتایی دارد و در مقابل هر چیز خوب و مطلوب، یک چیز مذموم و نامطلوب موجود است. وی بر این باور است که: ساختار ذهن انسان به دو نیمه تقسیم شده است، پس ذهن واقعیات بیرونی را به صورت دوتایی و اغلب متناقض درک می کند، یعنی سیاه وقتی معنی دار است که سفید موجود باشد، یا خام هنگامی درک می شود که در مقابل آن پخته وجود داشته باشد و فرهنگ هنگامی درک می شود که طبیعت نقطه مقابل آن باشد.

استروس در بررسی ساختارهای ذهن بشر می خواهد به مشترکات ذهن بشر دست یابد و این مشترکات چیزهایی نیستند که آشکار و ملموس باشند بلکه ساختارهای پنهانی هستند که از پشت صحنه عمل می کنند، بنابراین برای دستیابی به آن به بررسی ساختار اساطیر پرداخته است.

در این راستا می توان به اساطیر آریایی اشاراتی داشت که بر اساس نظام دوتایی، گستره خاصی را به خود اختصاص داده اند.

آریاییان پیش از زرتشت، علاوه بر پرستش مظاهر طبیعت و اعتقاد به وجود خدایان متعدد، به وجود خدایان خیر و شر نیز اعتقاد داشتند که بعدها به جنگ روشنایی و تاریکی از نور و ظلمت گسترش داده شد. بدی و خوبی هر یک دارای منشأ جداگانه ای بود که پیوسته با یکدیگر در ستیز بودند. آنها عامل مفید طبیعت را مظهري از خیر، و عوامل مضر را مظهري از شر تلقی می کردند و

برای هر یک از آنان خدایانی قائل می شدند و به آنها صفات اخلاقی و اجتماعی همانند راستی، دروغ، پیروزی، شکست و... نسبت می دادند.

با ظهور زرتشت خود خبث به اهریمن و روح مقدس به سپندمینو اطلاق گردید؛ دنیای شر تحت فرمان روح پلید پیوسته با مظهر خیر در نبرد بود. اهورامزدا، سرچشمه همه نیکی ها و اهریمن خالق تاریکی ها و پلیدی ها.

اغلب منابع مذهبی پیش از اسلام، بر مبنای ستایش و نیایش امشاسپندان و ایزدان که مخلوقان اهورامزدا هستند، استوار است. موضوع دوگانگی که اصلی کهن دارد و مربوط به آیین زروانی می شود، در اندیشه های زرتشتی، مانوی، و مزدکی ادامه می یابد.

نگارنده در این جستار تحلیلی - پژوهشی کوشیده است بر اساس اندیشه های لوی استروس بر مبنای تقابل نظام دوتایی به تحلیل و بررسی داستان "درخت آسوریک" و عناصر سازنده آن بپردازد.

بحث و بررسی

یکی از مؤثرترین نظریه های قرن بیستم که در تمامی حوزه های علوم انسانی حضوری فعال و پایا داشته و در نقد و تحلیل و بررسی ها شیوه ای پرطرفدار بوده است، نظریه ساختارگرایی است. این شیوه ابتدا از نظریات زبان شناسی فردینان دوسوسور در باب قوانین کلی زبان و کشف آنها از طریق مطالعه هم زمانی به دست آمد و به سایر رشته ها نیز تسری پیدا کرد. (مقدادی، ۱۳۷۸: ۳۱۳) در حقیقت می توان گفت ساختارگرایی در پی دگرگونی های گسترده در نقد ادبی و دانش زبان شناسی و نشانه شناسی شکل گرفت. سرآغاز ساختارگرایی را می توان به آغاز دهه ۱۹۵۰ بازگرداند. در آغاز این دهه انسان شناس برجسته فرانسوی کلودلوی استروس، ساختارگرایی را با استفاده از دانش نشانه شناسی بنیان نهاد. وی با انتشار کتاب انسان شناسی ساختی، پایه گذار ساختارگرایی در قلمرو انسان شناسی محسوب می شود. شیوه وی در کاربرد ساختارهای اسطوره ای، امروزه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در این شیوه محقق از راه ساخت و معنای مجازی الفاظ و هم چنین با داشتن اطلاعات اسطوره ای و روانکاوی می تواند حرکت و تکرار تصاویر را پیگیری کرده، آنها را در نموداری منظم کند. (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۳۱۵)

بنابراین در می یابیم که دیدگاه های ساختارگرایی صرفاً به نقد ادبی و روان شناسی محدود نشده و بسیاری از حوزه های علم را در بر می گیرد. با انتشار آثار متفکرانی چون ژاک لاکان (در روانکاوی)، میشل فوکو (در فلسفه) و رولان بارت (در زمینه های هنر و ادبیات) و در پی چاپ کتاب و مقاله ها، شمار قابل توجهی از اندیشمندان که در دفاع از نظریه و روش تحلیل ساختاری در زمینه های بسیار متفاوتی می نوشتند، ساختارگرایی به عنوان یکی از انواع مسلط و مقتدر سخن فلسفی و علمی جدید مطرح شد. (احمدی، ۱۳۷۴: ۳۱۵)

در تحلیل ساختارگرایانه آثار، نکته حائز اهمیت این است که ساختارگرا به طور کامل بر فرم و شکل داستان متمرکز شده و محتوای واقعی آن را در پراکنش قرار می دهد، می توان جای عناصر داستان را در این تحلیل عوض نمود به شرطی که ساختار مناسبات میان واحدها حفظ شود. مناسبات میان عناصر گوناگون داستان می تواند از انواع توازی، تقابل، قلب، تعادل و نظایر آن باشد و تا هنگامی می توان واحدهای منفرد را جایگزین آن کرد که ساختار این مناسبات درونی ثابت و دست نخورده باقی بماند.

هدف نقد ساختارگرایانه در تحلیل داستان، رسیدن به ساختاری منسجم و واحد در مورد داستان هاست که به صورت الگویی قابل انطباق بر همه داستان ها و حکایات در سطح جهان می باشد. منتقدان ساختارگرا بدین ترتیب معتقدند که می توانند به ساختار روایی همه داستان ها دست یابند. ساختارگرایی در پی کشف آن است که چه عامل و فرایندی، موجب تبدیل ساختار بیانی به ساختاری هنری می شود.

تحلیل های ساختارگرایی می کوشد به جای نقد و بررسی زندگی شاعر و نویسنده، تأثیرات اثر، عناصر تاریخی و اجتماعی پدید آورنده متن و... به بررسی ساختارهای ادبی، زبانی و معنایی بپردازد. در مجموع می توان گفت با توجه به این که نقد ساختارگرایی، دستیابی به تحلیل و بررسی علمی و متن را با دقت و عینیتی خاص در قلمرو ادبیات ممکن می سازد، باعث جذب بسیاری از منتقدان ادبی به سوی خود شده است. (سلدون، ۱۳۷۷: ۱۴۰)

آنچه در این مقاله با توجه به مباحث ساختارگرایی مطرح است، یافت ساختار یکی از داستان های کهن اسطوره ای بر اساس مبانی فکری لوی استروس است، اما در پاسخ به این امر که اسطوره چیست؟ مذکور است:

۱. معنا و مفهوم اسطوره

از دیدگاه لغوی اسطوره کلمه‌ای است معرب، معادل واژه *my the* در زبان‌های اروپایی که از واژه یونانی *Historia* به معنای (جستجو) آگاهی و داستان گرفته شده است و واژه *Story* در انگلیسی به معنای تاریخ، داستان و قصه نیز بازمانده همین واژه است. (آموزگار، ۱۳۷۳: ۳) میتولوژی مترادف اسطوره‌شناسی است که نخست عبارت است از مجموع اساطیری که مواد و مصالح دانش اسطوره‌شناسی به شمار می‌روند و در مرحله دوم، خود این دانش و کاربرد واژه به این دو معنی تردید نباید کرد، چنان که واژه *Historia* نیز به دو معنای مواد و مصالح تاریخی (تاریخ‌نویسی) و نیز دانش تاریخ‌نگاری است. آنچه مهم است تشخیص میتولوژی یا اسطوره‌شناسی از اسطوره‌نگاری است که ابدا علم به شمار نمی‌آید. اسطوره‌شناسی مدعی است که کاری عملی می‌کند یعنی کارش، طبقه‌بندی و بررسی مواد و مصالح اسطوره‌شناختی بر حسب روش تحلیل و واری (تحقیق‌پذیری) دقیقی شبیه روشی است که در همه علوم تاریخی معمول است. میرجا الیاده بر این باور است که: «اسطوره زنده در جوامع سنتی، داستان قدسی و مینوی است که کارهای نمایان خدایان و موجودات فوق‌طبیعی یا نیاکان فرهنگ‌آفرین را که در ازل، زمان بی‌آغاز، روی داده، حکایت می‌کند و بنابراین روایت پیدایش جهان و جانوران و گیاهان و نوع بشر و نهادها و آداب و رسوم و علل خلق آنها، و کلا شرح آفرینش کون و کاینات است. به بیانی دیگر اسطوره، روشنگر معنای زندگی است و به همین جهت داستانی است راست در مقابل قصه و حکایت که داستان‌هایی دروغ‌اند.» (ستاری، ۱۳۷۶: ۶)

با توجه به اینکه مبنای اصلی پژوهش و تحلیل در این جستار، بر پایه نظریات لومی استروس قرار گرفته است، به بیان تعریف و تجزیه و تحلیل وی از اسطوره می‌پردازیم.

در اصطلاح لوی استروس، اسطوره در زمان مسلسل‌جایی ندارد. یعنی نمی‌توان آن را در تاریخ معینی جای داد اما بخش‌هایی از خصوصیات آن با رؤیا و افسانه مشترک و به ویژه فرق میان طبیعت و فرهنگ که حاکم بر تجربه‌های عادی انسان است، در آن ناپدید شده است.

در اساطیر مطلوب لوی استروس، انسان‌ها با جانوران حرف می‌زنند یا با آنان زناشویی می‌کنند، در دریا یا آسمان زندگی می‌کنند و همچون امور عادی دست به معجزات جادویی می‌زنند. در این مورد نیز همانند موارد دیگر، توجه‌نمایی لوی استروس به "ماهیت ناآگاهانه

پدیده‌های جمعی" است. او همانند فروید می‌کوشد که اصول تکوین اندیشه را که در همه جا و برای همه اذهان انسانی معتبر می‌باشد، کشف کند. این اصول عام به همان اندازه بر مغزهای ما حکومت می‌کنند که بر مغزهای سرخپوستان آمریکایی جنوبی.

از دیدگاه استروس هر اسطوره، فقط یک افسانه نیست، بلکه پیامی همراه خود دارد؛ هر چند درست روشن نیست که فرستنده این پیام کیست، ولی روشن است که چه کسی این پیام را می‌گیرد.

باید خاطر نشان کرد که نتیجه نهایی تجزیه و تحلیل لوی استروس آن نیست که همه اسطوره‌ها یک چیز را می‌گویند، بلکه این است که مجموع آنچه اسطوره‌ها روی هم رفته می‌گویند، در هیچ یک از آنها آشکارا بیان نمی‌شود و آنچه روی هم رفته می‌گویند حقیقت شاعرانه‌ای ضروری و متضمن تناقضی ناخوشایند است. نظریه لوی استروس آن است که، کار ویژه وظیفه اساطیر آن است که تناقض‌ها و معانی خارق‌اجماع و معمولاً ناآگاهانه‌ای از این گونه را برای عامه، هرچند به لباس مبدل نشان دهند. فرضیه اساسی در سراسر بحث استروس آن است که نمونه مبدل شکل زیر که در آن انواع مقولات دوگانه به صورت تقابل‌های دوتایی در طول دو محور از بالا به پایین و از چپ به راست مرتب شده‌اند، به طور ضمنی در تمامی نظام اساطیری وجود دارند. (لیچ، ۱۳۵۰: ۱۱۳)

شکل ۱، ۱. طرح فرضی تقابل‌های دوگانه در اساطیر

۲. اهمیت اساطیر

امروزه یکی از پرسش‌های بنیادین درباره اسطوره شاید این باشد که چگونه ممکن است اسطوره که به تاریخ اعتنا ندارد، در جهان تاریخمند امروز باقی و پایدار بماند و به رسالت خود عمل کند؟ چگونه می‌توان حیات اسطوره را در جوامع امروزی باور داشت؟

در پاسخ باید گفت که: اسطوره به معنای تعلیمی سری و راز آموزانه یعنی آیین تشریف به اسرار که در نتیجه آن تعلیم، طبعاً به عملی ساحرانه و جادویی و غیب‌آموز شباهت می‌یابد، ممکن است هیچ‌گاه نمیرد، بلکه هر چند گاه با جامه‌ای نو، رخ بنماید و این در صورتی است که موضوع اسطوره، از جمله دل‌مشغولی‌های جاودانه آدمی باشد که گریبان‌اندیشه‌ی وی را هرگز رها نمی‌سازند و در ذهنش سؤال‌هایی بر می‌انگیزد که هیچ‌گاه پاسخ به تمام و کمال خرسندکننده‌ای

نمی یابند. از قبیل معنای مرگ و زندگی، و سرنوشت بشر و سر هبوط و امید رستگاری، و خواست شناخت موطن اصلی خویش، و شوق بازگشت بدان و غیره که اسطوره شناسان رد چنین موضوعات تاریخ گذاری را در بعضی رمان ها و نمایش نامه های رمزی دوران ما، باز یافته اند. در عصر پیچیده علم و تکنولوژی که بشر با تولید ابزارهای پیشرفته، سلطه اش را به نیروهای نافرمان طبیعت آشکار ساخته و دست به دگرگون سازی بی سابقه ای در جهان پیرامون خود زده است، شاید قدرت کارکرد بیشتر باورهای اساطیری کهن، از دست رفته باشد، ولی تردیدی نیست که در عوض، عوامل دیگری از قماش انگیزه های سیاسی و اقتصادی، همچون: تولید، و مصرف، و توسعه، و رقابت و... که نیروی خیال بشر را با همان قدرت اسطوره های سنتی بر می انگیزد، جایگزینشان شده است.

۳. منابع اسطوره های ایرانی

نبرد میان دو گوهر ناهمزا (به گفته زرتشت) یا نور و ظلمت (به گفته مانی) موضوع مورد بررسی در این جستار پژوهشی است. این تقابل در بسیاری از آثار بازنمایی وسیع داشته است که برگرفته از اساطیر است و گاه به نمود و تجلی اساطیر مدد رسانده است، آگاهی ما از این اساطیر از منابع گوناگونی سرچشمه گرفته است. مهم ترین این منابع را می توان موارد ذیل برشمرد:

۳،۱. اوستا که نخستین و کهن ترین کتابی است که داستانهای ملی و حماسی ایرانی در آن تدوین یافته است.

۳،۲. ادبیات پهلوی یا فارسی میانه که شامل مطالب متنوع بسیاری از جمله: شروح دینی، دفاع از دین، مطالب مربوط به الهام، کشف و شهود، ادبیات نوزی و حماسی، شعر و نوشته های تاریخی است، از جمله آثار این نوع ادبیات را می توان دنیکرد، بندهشن، گزیده های زاد سپرم و روایات پهلوی دانست.

۳،۳. منابع عربی و فارسی، منابع عربی و تاریخ های نوشته شده به زبان عربی در سده های نخستین پس از اسلام و هم چنین نوشته هایی که از این دوران به زبان فارسی موجود است و همگی بر اساس خداینامه یا روایت های کتبی و شفاهی تدوین یافته است، مطالب با ارزش و قابل استفاده ای که درباره روایت ها و سنت های باستانی به خصوص در دوره ساسانی به دست می دهند. (آموزگار، ۱۳۷۴: ۶-۹؛ هنلیز، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۱)

۴. تقابل نظام دوتایی (مظاهر خیر و شر)

یکی از بحث‌های مهم که در اساطیر ایرانی کاملاً مشهود است، تقابل نظام دوتایی در آفرینش و در میان اساطیر است، در بسیاری از آثار به وضوح به این امر اشاره شده است و گاه اساس و بنای یک اثر را بیان این تقابل قرار داده است. پیکره بسیاری از آثار کهن بر این باور و اندیشه قرار گرفته است. این دوگانگی و تقابل چه پیش از زرتشت و چه پس از وی نمودهای بسیاری در آثار دارد که قابل تحقیق و تفحص است.

دوگانگی به مفهوم قبول دو مبدأ خیر و شر، از معتقدات قدیم آریاییان محسوب می‌شود. اصل تضاد، در اندیشه ایرانی، بر یک مبنای طبیعی استوار بوده است. مهر طبیعت، باعث آسایش و فراخی نعمت بود و قهر طبیعت، مایه رنج و گرسنگی و قحط، و قوای طبیعت هم شامل دو قوه سرسبز و خشکی تصور می‌شد. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۹۷)

۴،۱. خیر و شر در اعتقادات ایرانیان پیش از زرتشت

نخستین مذاهب ایرانیان قبل از زرتشت بر اساس پرستش قوای طبیعت که هر یک مظهري از خیر و شر می‌باشد شکل گرفت. سایکس در کتاب "تاریخ ایرن" می‌نویسد: «اولین اطلاعی که ما بر احوال آریان‌ها داریم بر ما ظاهر می‌سازد که آنها در مرحله پرستش طبیعت، پاک و خالص بوده‌اند، آسمان شفاف و نور و آتش و باد و باران که اسباب حیات می‌شوند، معبود ایشان بوده و ظلمت و خشکی را شیاطین ملعون می‌پنداشتند.» (اصفهان‌ی، ۱۳۶۶: ۲۳) مسأله دوگانگی یکی از خصوصیات مذهبی آریاییان است. آن‌ها موجودات جهان را به دو دسته تقسیم کرده بودند، دسته‌ای از آنها را برای خود مفید تشخیص داده بودند و دسته دیگر را زیان‌آور می‌دانستند. از طرف دیگر وجود این حقیقت که موجودات زیان‌آور توسط همین آفرینندگانی به وجود آمده‌اند که موجودات سودآور را خلق کرده‌اند، برای آن‌ها غیر قابل باور بود. به همین جهت به دو دسته از خدایان ایمان داشتند. دسته اول از خدایان، موجودات مفید مانند آب، آتش و روز را آفریده بودند، و دسته دوم، خدایانی بودند که موجودات زیان‌آور مانند خشکی و سرما و شب را خلق کرده بودند. (همان: ۲۹)

در این جا مهم‌ترین مطلب قابل ذکر در مورد اعتقادات دینی ایرانیان در روزگاران باستان، آن است که در دوران باستان هند و ایرانی، خدایانی که توسط اقوام هند و اروپایی پرستش می‌شدند

به دو گروه کلی "اهوراها" و "دیوها" تقسیم شده بودند و در زمان های بعد، یکی از این دو گروه به صفت بد، و آن دیگری به صفت خوب موصوف گشتند. نیکی و بدی این دو گروه از خدایان در میان اقوام قدیمی ایرانی و هندی کاملاً متفاوت و برعکس قلمداد می شد. (باقری، ۱۳۷۶: ۲۴)

مسأله دوگانگی ایران قدیم به قدری اهمیت داشت که آثار آن به نحو بارزی در مذهب زرتشت و مانی به چشم می خورد، و حتی کار به جایی کشیده که دو مزیل نوشته است: «اعتقاد به قوای دوگانه از خصوصیات طرز تفکر ایرانی است.» (اصفهانی، ۱۳۶۶: ۳۰)

۴،۲. دوگانه باوری در آیین زرتشت

زرتشت از اصالت مضاعفی برخوردار است. او اهورا مزدا را که پیش از این نیز خدایی برتر بوده، تا حد خدایی یکتا بالا برده، با به کار بستن نوعی هم نهاد دوگانه باوری، جنبه معنوی آیین سستی را تشدید کرده است. یکتا پرستی و دوگانه باوری او به هم آمیخته اند، و در کنار هم قرار دارند و چنان که باید با هم سازگارند. گرایش دوگانه باوری قدمتی به اندازه گرایش یکتا پرستی دارد؛ به طوری که می توان پیش از زرتشت اشکال گوناگونی از آن را ملاحظه کرد، اشکالی که زرتشت آن ها را با هم پیوند داد. یکی روشنی و تاریکی را در مقابل هم قرار می دهد، یکی اهوراها و دیوها را، یا زندگی و نازندگی را، یا نیک و بد را و غیره.

شکل دیگری از دوگانه باوری همان است که در ایران، دیوه ها- دیوهای هند و اروپایی- را از رده خدایان بیرون آورده، قرآن ها را به نوعی ضد خدا و یا شیطان تبدیل می کند. (دوشن گیمن، ۱۳۸۵: ۳۲)

شکل پیش پا افتاده ای از دوگانه باوری، برتری زنده بر نازنده است. زرتشت این دوگانه باوری را به ارث می برد و با ممنوع کردن قربانی خونی آن را تشدید می کند.

زرتشت عالم آفرینش را از دو اصل ناشی می داند، روشنایی و تاریکی، این دو اصل همواره با یکدیگر در ستیزند و پیروزی و شکست بهره هر دو اصل می گردد، وی برای هر کدام از این دو اصل مظاهری بر شمرده است.

۴،۲،۱. مظاهر خیر در آیین زرتشت

۴-۲-۱- اهورامزدا (Ahura mazda) که بر طبق مضامین اوستا، بالاترین قدرت جهان هستی را دارد. اهورامزدا (اهورامزدا، اورمزد، هرمزد، هورمزد، اوهرمزد، هرمز) به معنی سرور دانا و

نام خدای زرتشت در اوستاست که بر گروه خدایان آریایی (دیوان) خط بطلان کشید و از آن پس، خداپرستان را "مزدیسنا" و مشرکان و پیروان باطل را "دیویسنا" خواندند. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۱۱)

۴-۱-۲-۲-امشاسپندان، پسران و دختران اورمزد که عبارتند از: سپنته مینیو، و هومنه، اشه، خشته، ویریه، ارمینی، هوروتات و امرتات.

۴-۱-۲-۳-ایزدان: اورمزد پس از آفرینش امشاسپندان، ایزدان را می آفریند که دیوان، قوای منفی مقابل آنها هستند.

۴-۲-۲-مظاهر شد در آیین زرتشت

۴-۲-۲-۱-انگره مینیو (اهریمن)، وی را رهبر گروه دیوان دانسته اند. گرچه اسمش در گاهان به صورت نام خاص ذکر نمی شود، ولی خود این ترکیب و فکر حضور "وجود شریر" کاملاً هویداست. هدف او ویران کردن و تخریب جهان است. او در "جایگاه شرارت" یا "جایگاه بدترین اندیشه" اقامت دارد و گویند که دیوان "زاده های هدف بد" هستند.

۴-۲-۲-۲-سر دیوان (گمالگان یا کماریگان): سر کردگان دیوان هستند و در رده نخست موجودات بد مینوی قرار دارند. آن ها شش سر دیو (به قولی هفت سر دیو) مقابل امشاسپندان هستند. (آموزگار، ۱۳۷۳: ۳۳)

۴-۲-۲-۳-دیوان و دروجان: علاوه بر سر دیوان، همه جلوه های زشت و صفات پلید نیز به صورت دیوان و دروجان در برابر ایزدان شخصیت می یابند.

۴-۲-۳-دوگاه باوری در آیین زروان، مانی و مزدک

دوگانه باوری در آیین های دیگری چون زروان، مانی و مزدک نیز یافت می شود، به اعتقاد زروانیان "وجود مطلق" (زروان)، دو قطب متضاد خیر و شر را در خود دارد. زروانیان در پی وحدانیتی در پس ثنویت دین زرتشتی مقبول عموم بودند.

مانی معتقد بود که خیر و شر هر دو قدیم اند و قائم به ذات؛ جهان از روز ازل مرکب از دو منطقه به کلی مجزا از هم بوده است: منطقه تاریکی و منطقه روشنایی و از آنها به دو اصل یا دو هیولا تعبیر می کند؛ منطقه تاریکی جای بدی ها و پلیدی هاست و منطقه روشنایی جای نیکی مطلق.

دوگانه پرستی مانوی همانند کیهان شناخت زرتشتی موصوف در متن های متأخر (سده ۹م) بر پایه آموزه دوین یا دو اصل نور و تاریکی، و سه دوره تاریخ کیهانی است: دوره آمیزش (پارسی

میانه: گمیزش)، دوره زرین پیش از آمیختگی دوبن؛ دوره میانه یا آمیخته یعنی عصر کنونی که در آن، نیروهای نور و تاریکی برای چیرگی واپسین بر کیهان نبرد می کنند و دوره پایانی که دوران جدایی چیزهای آمیخته و جدایی میان پیروان نیکی و بدی است. (الیاده، ۱۳۷۳: ۱۲۵)

اما در آیین مزدک، کریستین سن درباره ماهیت آیین مزدک چنین می گوید: مثل کیش مانی، این آیین هم آغاز کلام را بحث در باب روابط اصلین قدیمین یعنی نور و ظلمت قرار می داد. تفاوت آن با عقاید مانی در این بود که می گفت: حرکات ظلمت ارادی و از روی علم قبلی نبوده، بلکه علی العمیا و بر حسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است بر خلاف اصل نور که حرکاتش ارادی است، بنابراین اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنایی که عالم محسوس مادی از آن پیدا شده، بر خلاف تعالیم مانی، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و بر حسب تصادف وجود یافته است. پس در آن آیین مزدک برتری نور خیلی بیش از کیش مانی مؤکر بوده و این موافق روایت "ملالاس" است که می گوید اعتقاد بوندس بر این بود که خدای خیر (نور) بر خدای شر (ظلمت) چیره شد و از این رو باید غالب را ستود. (کریستین سن، ۱۳۸۲: ۳۶۵)

بررسی ساختار داستان "درخت آسوریک"

از میان کهن ترین گونه داستانی-روایی ایران می توان به داستان "درخت آسوریک" اشاره کرد، درونمایه این داستان آمیزه ای از اساطیر پیشین است، این منظومه از ادبیات پیش از اسلام به جا مانده و به شکل مناظره نمود یافته است.

در ابتدای بحث که به تحلیل ساختاری این منظومه پرداخته شده و معماری آن مورد واکاوی قرار گرفته است به خلاصه ای از داستان می پردازیم:

خلاصه داستان

در سرزمین سورستان، درختین بلند رسته بود که نبش خشک اما برگهایی سبز داشت و میوه‌های شیرین می آورد، روزی درخت با بز به نبرد برخاست و ادعای برتری نمود که من بر پایه داشته‌های بسیاری که دارم از تو برترم؛ از جمله آن هنگام که میوه نو بر می آورم، شاه از میوه‌هایم می‌خورد و از چوبم کشتی می سازد و...، سایه ام در تابستان سایبان شهر یاران است و اگر مردم

مرا نیاز دارند تا روز رستاخیز جاوید و سبز بر جا می مانم. بز در پاسخ به وی به دفاع از خود پرداخت که من آنم که در دین مزد سینی و در پرستش ایزدان از شیرم بهره می سازند، کمربندی را که مروارید در آن می نشانند از من است و از پوستم مشک می سازند و سفره های سور را با گوشت من می آریند. بدین سان بز تمام بهره ها و نصیب هایی را که به شاهان و انسان ها از وجود خود می بخشد بر می شمرد و به نکوهش درخت می پردازد و پیروز و سربلند از این مناظره می رود و درخت خرما سرافکننده بر جای می ماند.

نتیجه گیری

با ظهور مکتب نوین اسطوره شناسی و تحقیق و تفحص علمی در منابع موجود اساطیری، نگرشی جدید نسبت به اساطیر در علوم شکل گرفته است، در این راستا نظریات متفاوتی ارائه گردیده که فراگیرترین و جامع ترین نظریه را تا کنون "کلودلوی استروس" ارائه داده که مبنای نظریه وی را "ساختارگرایی" تشکیل می دهد.

در این جستار که به پردازش داستان "درخت آسوریک" بر مبنای دیدگاه استروس پرداخته شد و تقابل نظام دوتایی در آن مورد بررسی قرار گرفت، دریافت گردید که این داستان که یکی از منظومه های انگشت شماری است که از ادبیات پیش از اسلام به جا مانده و بررسی گذرهای تاریخی آن از حرکت پیچیده اش در تاریخ ایران خبر می دهد، از دید ساختارگرایی و اسطوره شناسی قابل تأمل و تعمق است.

هر چند که از لحاظ دینی، این داستان را ستیزی میان نمایندگان دین زرتشت و برتری اجتماعی مزدپرستان (بز) با نماینده دین فرشته پرستی آشور (درخت آسوریک) دانسته اند و با نگرشی نمادشناسانه تاریخی همراه با بررسی اجتماع گرایی، این دو را نماد کشاورزی و دامپروری خوانده اند، این داستان با ساختاری مناظره گونه که برخی آن را شعر خوانده اند، با لایه های بیانی گوناگون، تقابل را با نیرویی قوی و نمادین نشان می دهد.

شاید بتوان این منظومه را یکی از بهترین نمونه های گذشتگان برای نشان دادن ستیز و تقابل نمادها با لایه ای مناظره گونه به شمار آورد و گفته ها و شگردهای بیانی قهرمانان داستان را نمونه های این گونه نوشتاری تلقی نمود.

منابع

- ۱- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۶). *تاریخ اساطیری ایران*. ج دوم. تهران: سمت.
- ۲- ----- و احمد تفضلی. (۱۳۸۰). *زبان پهلوی ادبیات و دستور آن*. ج سوم. تهران: معین.
- ۳- احمدی سلطانی، منیژه. (۱۳۷۲). *واژگان فارسی در زبانهای اروپایی*. ج اول. تهران: آوای نور.
- ۴- اصفهانی، رضا. (۱۳۶۶). *ایران از زرتشت تا قیام های ایرانی*. تهران: الهام.
- ۵- الیاده، میرچا. (۱۳۷۳). *آیین گنوسی و مانوی*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکر روز.
- ۶- باقری، مهری. (۱۳۷۶). *دین های ایران باستان*. ج دوم. تهران: قطره.
- ۷- پراب، ولادیمیر. (۱۳۶۸). *ریخت شناسی قصه های پریان*. ترجمه فریدون بدره ای. تهران: توس.
- ۸- دوشن گیمن، ژاک. (۱۳۸۵). *اورمزد و اهریمن (ماجرای دوگانه باوری در عهد باستان)*. ترجمه عباس باقری. ج دوم. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- ۹- روح الامینی، محمود. (۱۳۷۷). *نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات*. تهران: آگاه.
- ۱۰- ستاری، جلال. (۱۳۸۱). *جهان اسطوره شناس*. ج ۱. تهران: نشر مرکز.
- ۱۱- ----- (۱۳۷۷). *اسطوره در جهان امروز*. تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- سلدون، رامان و پیتر ویدوسون. (۱۳۷۷). *راهنمای نظریه ادبی معاصر*. ترجمه عباس مخبر. تهران: طرح نو.
- ۱۳- علوی مقدم، مهیار. (۱۳۷۷). *نظریه های نقد ادبی معاصر*. تهران: سمت.
- ۱۴- کریستین سن، آرتور امانوئل. (۱۳۸۲). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر.
- ۱۵- گلین، محمد. (۱۳۷۱). *بهار و ادب فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- لیچ، ادmond. (۱۳۵۰). *لوی استروس*. ترجمه حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
- ۱۷- محمدی، گردآفرید. (۱۳۹۰). «بررسی و مقایسه دو نماد فرهنگی شرق و غرب». *مطالعات ادبیات تطبیقی*. سال پنجم. شماره ۱۹. صص ۱۴۷-۱۳۳.
- ۱۸- محمدی، محمدهادی و زهره قایینی. (۱۳۸۰). *تاریخ ادبیات کودکان*. تهران: چیستا.

۱۹- مقدادی، بهرام. (۱۳۷۸). فرهنگ و اصطلاحات ادبی از افلاطون تا عصر جدید. ج اول. تهران: فکر روز.

۲۰- هنیلز، جان راسل. (۱۳۸۴). شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار واحد تفضلی. تهران: چشمه.

۲۱- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. تهران: سروش.